

ارزیابی جریان صورتی

دولت‌های جریان صورتی، اصلاحاتی حیاتی و برزمین‌مانده را محقق کردند؛ اما جنبش‌هایی را که منبع قدرت‌شان بودند نیز از هم گسستند

جفری آر. وبر - ترجمه: اسماعیل ایزدی



آرژانتین در سال ۲۰۱۵، پیروزی اپوزیسیون ونزوئلا در همان سال در انتخابات پارلمانی، تلاش شکست‌خورده اوو مورالس در انتخاب برای سومین بار، تصمیم رافائل کوردا برای عدم نامزدی مجدد در اکوادور و کودتای پارلمانی در برزیل- حاصل رشته‌های بدشانسی و کارشکنی دانسته می‌شود. مارک وائیزرات در همین راستا می‌نویسد: «در ۱۵ سال گذشته واشنگتن همواره کوشیده است که از شر دولت‌های چپ‌گرای آمریکای لاتین خلاص شود، اما این تلاش‌ها تاکنون فقط در کشورهایی فقیر مانند هایتی، هندوراس و پاراگوئه به ثمر نشسته است. منطقه درواقع استقلال دوم خود را به‌دست آورده است و فقرا در وضعی به‌مراتب بهتر از پیش به سر می‌برند. چپ آمریکای لاتین توانسته است روابط اقتصادی و سیاسی با شمال را دگرگون کند و با اتکا به همین میراث تا مدتی طولانی مؤثرترین نیروی سیاسی این منطقه خواهد بود.»

ایین نگاه پیروزی نزدیک‌لنین مورنو در دور دوم انتخابات اکوادور را نشانه‌ای از تداوم جریان صورتی می‌داند. جانشین کوردا با ۵۱٫۶ درصد آرا به رئیس‌جمهوری انتخاب شد در شرایطی که نباید از یاد برد که دولت کوردا خود نیز در سال‌های اخیر به راست چرخیده و نزاع با جنبش‌ها و اتحادیه‌های مردمی را علنی کرده بود. کوردا در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۱۳ انتخابات را در مرحله اول و با ۵۷ درصد آرا از آن خود کرده بود، درحالی‌که معاصران اول او لنین مورنو در دور اول انتخابات در سال ۲۰۱۷ فقط ۳۹ درصد آرا را کسب کرد. اگرچه پیروزی او کمتر از پیروزی رقیبش آزاددهنده است اما به احتمال قوی مورنو سیاست‌های ریاضتی جدیدی اتخاذ می‌کند، پرداخت بدهی‌های دولتی را در اولویت قرار می‌دهد و به برنامه‌های توسعه مدیریت‌زاسیون سرمایه‌دارانه کوردا در بخش معدن و نفت ادامه می‌دهد. سوسیال‌دموکرات‌ها هیچ‌وقت باور نداشتند تغییر انقلابی در آمریکای لاتین قرن ۲۱ ممکن یا حتی مطلوب است. در نتیجه گرایش دولت‌های چپ‌گرا به سمت مرکز را به واقع‌گرایی و مدارای ناگزیر تفسیر می‌کنند. این دولت‌ها و جنبش‌های اجتماعی حامی آنها باید با ضرورت ناگزیر انباشت سرمایه‌کنار بیایند و آن را همان‌طور که لولا و روسف در برزیل پذیرفتند، بپذیرند. تنها دلیل ممکن برای سرمایه‌داری نئولیبرال، یک سرمایه‌داری کنترل‌شده و انسانی‌تر است. بقیه آرزوها و ایده‌ها در نظر سوسیال‌دموکرات‌ها خواب و خیال است.

گروه دوم انکارگرایان، از میان مارکسیست‌ها می‌آیند. این دسته بر نقش کلیدی دولت تأکید می‌کنند و منکر نقش مستقل جنبش‌های اجتماعی در تغییرات وجود دولت‌های چپ‌گرا می‌شوند. به عقیده این گروه عقب‌نشینی‌های فعلی دولت‌های چپ‌گرا بخشی از روند طبیعی پیروزی انقلاب است و به جز برای آنان که به روندی خطی در انقلاب‌ها معتقدند نباید سؤال‌برانگیز باشد. ایشان معتقدند تنش‌های جنبش‌های اجتماعی و دولت‌ها تا زمانی که در راستای اهداف تعریف‌شده دولت‌ها باشد سازنده است ولی در غیراین‌صورت بخشی از بازی قدرت‌های امپریالیستی یا دست‌راستی‌های داخلی است. درواقع دولت‌های جنبش‌های مستقل چپ را چیزی بیشتر از متحدان بالقوه یا دولت‌دست امپراتوری نمی‌بینند.

بسیج توده‌ای علیه نئولیبرالیسم در اوایل قرن و متعاقب آن تسخیر دم و دستگاه‌های دولت، نمی‌تواند به‌طور ساختاری جامعه، دولت و اقتصاد را متحول کند. در حقیقت تصاحب دولت عموماً به‌اهلی‌کردن جنبش‌های اجتماعی و کنترل خواسته‌های آنها در اصلاحاتی تدریجی منجر شد.

این تحلیل نباید با نگاه اتونومیست‌های رادیکالی که خواهان تغییر جهان بدون تصاحب قدرتند اشتباه گرفته شود

با وجود وقعه‌های دوره‌ای، دولت‌های چپ در حال ساختن سرمایه‌داری‌های پیشرفته و صنعتی در منطقه هستند و این‌گونه شرایط گذری آرام به سوسیالیسم را هم فراهم می‌آورند. این تغییرات نه از آسمان نازل خواهد شد و نه یک‌شبه به دست خواهد آمد. این مرحله گذر ممکن است دهه‌ها یا حتی قرن‌ها به طول بینجامد. هر دو این روایت‌ها درباره آمریکای لاتین دچار بدفهمی هستند. بحران اقتصادی جهانی با تأخیر به این منطقه رسیده است و هژمونی دولت‌های چپ میانه در حال دست‌رفتن است. ائتلاف‌های دوست‌راستی جدید نیز در حال شکل‌گیری است. گرچه آنها توان ارائه بدیلی هژمونیک را ندارند. به نظر می‌رسد دوره‌ای از بن‌بست سیاسی فرا رسیده است که ساختار آن مبتنی بر حفظ و ادامه الگوهای انباشت در منطقه است؛ جایی که همچنان براساس تقسیم‌کار بین‌المللی، نقش تعیین‌شده برای آمریکای لاتین تأمین کالاهای اولیه و خام است. یک ارزیابی منطقی از عملکرد دولت‌های پیشرو و جنبش‌های حامی آنها در منطقه نباید به تحلیلی تک‌بعدی مبتنی بر نقد دخالت آمریکا و دشمن‌جویی جنبش‌های دست‌راستی بسنده کند. اگرچه هر دو بخش‌های مهمی از ماجرا هستند.

در عوض تحلیل واقعی باید مسیری را دنبال کند که چپ از ابتدای دهه ۹۰ طی کرده است؛ جایی که در ۲۵ سال توازن نیروها بین طبقات مردمی، طبقات حاکم و نیروهای امپریالیستی دستخوش تغییراتی شده است. چپ فرابارلمانی در اوایل دهه ۹۰ از صفر آغاز کرد. آرام‌آرام رشد کرد تا بحران اقتصادی ۱۹۹۸-۲۰۰۲ دوباره احمی و به تهدیدی جدی برای دولت‌های دست‌راستی در اکثر کشورهای آسیایی جنوبی بدل شد.

رادیکالیسم چپ‌گرایان مبتنی بر جنبش‌های اجتماعی با مشارکت بازرگانان

هنگامی که اکوادور در اوایل قرن نوزدهم از اسپانیا مستقل شد، متعاقب آن انقلابی اجتماعی که نژادپرستی و نابرابری به‌جامانده از جامعه استعماری را از میان ببرد اتفاق نیفتاد. نخبگانی که جانشین استعمارگران اسپانیایی شدند ساختار قدرت را حفظ کردند، با این تفاوت که حالا دیگر برای خودشان حکمرانی می‌کردند و نه پادشاهی اسپانیا. چنین بود که یک شعار مردمی اوایل دوره جمهوری خواهی بار دیگر به شکل گرافیتی بر دیوارهای کیتو، پایتخت ظاهر شد: آخرین روز استبداد و اولین روز استبدادی دیگر. یا آنگونه که لویی ماکاس، یکی از فعالان مطرح حقوق بومیان در مصاحبه‌ای با من در سال ۲۰۱۰ به یاد می‌آورد، آخرین روز سرکوب و اولین روز سرکوبی دیگر. این عبارت بخشی اساسی از سیاست ۱۵ سال اول قرن ۲۱ در آمریکای لاتین را بیان می‌کند. درواقع بخشی از چپ جهانی این بخش از تاریخ را به‌عنوان استقلال دوم آمریکای لاتین جشن گرفته است چراکه معتقد است این منطقه استقلال نسبی خود را از سلطه ایالات متحده و دیکتاتورهای ظالم نئولیبرال به دست آورده است. بااین‌حال، شعار قرن نوزدهمی اکوادوری‌ها مطمئن دارد که ما را به تأملی جدی‌تر در وضعیت منطقه فرامی‌خواند. در پایان متأخرترین تجربه چپ در آمریکای لاتین، کسل بین وعده‌ها علیه نئولیبرالیسم و استراتژی‌های سیاسی- اقتصادی که دولت‌های چپ و چپ میانه در عمل اتخاذ کردند بیش از هر زمان دیگری به چشم می‌آید.

از خیابان‌ها به دولت

جنبش‌های اجتماعی آمریکای لاتین از ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ یکسره بر کنش مستقیم، دموکراسی مشارکتی توده‌ها و مخالفت با نخیه‌گرایی سیاسی تأکید می‌کردند. تصمیم‌گیری‌های شورایی و مبتنی بر گفت‌وگو شیوه اصلی خدشه‌ناپذیر بود و تشکل‌های مردمی مبارزه با دولت و ساختن شکل‌های جدید خودگردانی را توانان در دستور کار داشتند. همه این وجوه، طرحی اولیه از جوامع پسانئولیبرال و حتی پسا سرمایه‌دارانه تصویر می‌کردند که امید داشتند به سوی آن در حرکت باشند.

با این همه هنگامی که احزاب پیشرو رهبری دولت را در اواسط دهه ۲۰۰۰ در اختیار گرفتند جنبش‌های اجتماعی شانی درجه‌دم پیدا کردند؛ اتفاقی که مایل توتیز ری و هرمان اووینا از آن به ادغام بی‌سروصدای بخش‌های مردمی در لایه‌لای چرخ‌دنده‌های دولت سرمایه‌داری یاد می‌کنند. این ادغام، عملاً «مشارکت خودمختار و تخص‌امیز» را که در آن جنبش‌ها پتانسیل مبارزاتی و توان زمینه‌چینی برای گذر از وضعیت موجود را حفظ می‌کردند از میان برد. نزاع ضروری جنبش‌ها در درون و علیه دولت، جای خود را به چالشی مدیریت‌شده به وسیله دولت داد.

در چنین شرایطی جنبش‌های اجتماعی از برقراری ارتباط میان یویایی مشخص سازماندهی مردمی و افق انقلابی گذر از جامعه سرمایه‌داری غافل شدند. اصلاحاتی تدریجی و افزایش ظرفیت‌های مصرفی خود به هدف تبدیل شدند، درحالی‌که بنا بود بستری برای تحول ساختاری نظم مستقر باشند. دولت‌های چپ‌گرای جدید به‌جای تشویق بازارآزای مدام نیروهای طبقاتی به نفع طبقات کارگری، نیروی این تغییر اجتماعی را در مسیر دیگری انداختند و آن را مهار کردند.

دولت‌های چپ نمی‌توانند دم و دستگاه‌های فعلی دولت سرمایه‌داری را تصاحب کرده و آنها را به همان شکل در جهت اهدافی ورای بازتولید جامعه سرمایه‌داری به‌کار بگیرند. این نکته به این معنی نیست که دولت تنها ابزاری در دست بورژوازی است. در یک قلمرو ملی مشخص و محدوده‌های بازتولید سرمایه‌دارانه، دولت معرف تعادل بین‌های اجتماعی، جنبه‌های مثبت خدمات دولتی - آموزش عمومی، خدمات بهداشت و درمان و مانند آن - اگرچه هیچ‌گاه کاملاً عادلانه در اختیار همگان قرار نگرفته است و همواره هم در معرض تهدید از دست‌رفتن است اما خود میراث انباشت‌شده مبارزات مردمی پیشین است. نهایتاً اینکه دولت نمی‌تواند از درون متحول شود چراکه اساسا نقشی بنیادی در بازتولید روابط طبقاتی مسلط و شیوه استعمار سرمایه‌دارانه دارد. ممکن است بتوان راهی انقلابی به پسا سرمایه‌داری تصور کرد که به برنده‌شدن در انتخابات می‌گذرد، اما همان‌گونه که پائانگوتیس ساتیریس نشان می‌دهد چنین فرایندی به‌سرعت به یک بحران ارگانیک در دولت تبدیل می‌شود و زیر ضرب ضدحملات شدید نیروهای بورژوازی خواهد رفت. در چنین شرایطی آنچه با انتخابات آغاز شده بود به‌سرعت به بحرانی از جنسی دیگر تبدیل خواهد شد. انقلاب ضدسرمایه‌دارانه نیازمند آفرینش هدفمند اشکال تازه هم‌بستگی و خود-مدیریتی، نهادمندکردن اشکال تازه نزاع اجتماعی/سیاسی و بسط چارچوب‌های قدرت مردمی از پایین، خارج و در مقابل دولت بورژوازی است. حتی اگر احزاب چپ و جنبش‌های اجتماعی در رقابت برای تصاحب قدرت انتخابی باشند این ملزومات نباید فراموش شود. با پایان موج فعلی دولت‌های پیشرو در آمریکای لاتین، به‌نظر می‌رسد فضای سیاسی قبل از روشنائی مجدد، تیره و تیره‌تر شود. بااین‌حال اگر جنبش‌های مردمی فعلی -مبارزان علیه کودتای پارلمانی در برزیل، مخالفان دولت ماکری در خیابان‌های آرژانتین یا جبهه مقابل دولت اقتدارگرای هندوراس- مقدمه‌ای بر نزاع‌های آتی باشند، موج ممکن است دوباره برگردد و فرصتی مناسب‌تر برای حرکت‌های مردمی خودجوش فراهم آورد. اما در هر صورت پاسخ به این سؤال که چپ بعدی آمریکای لاتین در میان‌مدت چه فرمی به خود خواهد گرفت و آیا ممکن است از عادات و نهادهای موروثی خود فراتر برود، به ارزیابی صریح عملکرد ۱۵ سال گذشته بستگی دارد.

انقلاب منفعلانه

گرامشی انقلاب منفعلانه را دوره‌ای توصیف می‌کند که وجه مشخصه آن ترکیب دیالکتیکی و نابرابر تمایلات محافظه‌کارانه و تغییرطلب است. یویایی تغییرطلبی معطوف به تغییر روابط اجتماعی است، بااین‌حال این تغییرات نهایتاً محدودیت‌است و ساختار اصلی سلطه اجتماعی برقرار می‌ماند. اگرچه چهره سیاسی آن ممکن است تغییر کند.

آخرین روز سرکوب و اولین روز سرکوبی دیگر

محتوای طبقاتی ویژه انقلاب‌های منفعلانه در مرزهایی مشخص تغییر می‌کند. خواست‌های مردمی برای تغییر به درجات مختلف در ساختاری می‌نشیند که نهایتاً بنیان‌های وضعیت موجود را حفظ می‌کند. انقلاب‌های منفعلانه نهایتاً نه یکسره به بازگشت نظم کهن منجر می‌شوند و نه انقلاب‌هایی رادیکال به شمار می‌آید.

در عوض این انقلاب‌ها منجر به شکل‌گیری دیالکتیکی بین انقلاب / بازگشت و گذر/ محافظت می‌شوند. از یک سو ظرفیت‌های بسیج اجتماعی از پایین تنها در صورتی پذیرفته می‌شود که برتری سیاسی طبقات مسلط را حفظ کند و از سوی دیگر اصلاحاتی محافظه‌کارانه با گوشه چشمی به فشار از پایین به اجرا در می‌آید. این‌گونه است که رضایت نسبی طبقات زیر سلطه نیز به نحوی منفعلانه به‌دست می‌آید.

حالا دیگر در پایان آخرین چرخه سیاست پیشرو در آمریکای لاتین در ۱۵ سال

گذشته، آشکارا می‌توان دید که خیزش مجدد چپ صحنه ظهور مکرر دیالکتیک گذر رادیکال و بازگشت محافظه‌کاری بوده است.

شرح پایان یک دوره

پاسخ برخی به این دست‌رفتن هژمونی چپ میانه در آمریکای لاتین انکار بوده است. در پیانی ساده دو نسخه از این نگاه را می‌توان سراغ گرفت؛ اول، نگاه سوسیال‌دموکرات‌ها که در آن خیزش مجدد راست -انتخاب ماکری در

دریچه

نسخه ۴ مرحله‌ای برای سوریه

دولت آمریکا در ادامه مداخله‌های خود در سوریه یک سناریوی چهارمرحله‌ای برای سوریه تدوین کرده که امیدوار است روسیه را هم با خود همراه کند. به گزارش ایسنا، خبرگزاری آسوشیتدپرس به نقل از یک مقام آمریکایی مسئول که خواست نامش فاش نشود، گزارش داد مرحله اول شامل نابودی داعش می‌شود؛ یعنی اعزام نیروهای آمریکا به سوریه تنها برای نابودی داعش است، چراکه بنا بر گزارش خبرگزاری اینترفاکس روسیه، واشنگتن تأکید کرده که قصد ندارد برای براندازی بشار اسد، رئیس‌جمهوری سوریه، نیرو به سوریه اعزام کند. مرحله دوم بر لزوم برقراری ثبات در سوریه تمرکز دارد که در جریان آن واشگتن قصد دارد توافق‌نامه‌های آتش‌بس را بین دولت و گروه‌های شورشی و مخالف امضا کند. همچنین صحبت‌هایی از ایجاد «مناطق امن موقت» مطرح است که باید مقامات نظام سوریه در ایجاد این مناطق مشارکت کنند. در این حالت ممکن است جنگنده‌های آمریکا و هم‌پیمانانش بر فراز این مناطق، بدون خطر برخورد با نیروی هوایی سوریه پرواز کنند. آمریکا تمایل دارد مقامات محلی روی کار بیایند؛ در مناطق سنی‌نشین اوضاع از سوی شخصیت‌های سنی و در مناطق کردنشین اوضاع از سوی کردها اداره شود. در این دوره باید کشور سوریه نیز به‌واسطه یک دولت موقت اداره شود. در مرحله سوم که شامل دوره انتقالی با گذار است، بشار اسد باید طبق طرح آمریکا داوطلبانه از قدرت کناره‌گیری کند و در صورت مخالفت با این مسئله و امتناع از رفتنش باید از مشارکت در انتخابات او را منع کرد یا از طریق تهدید او به تحت پیگرد قراردانش به اتهام ارتکاب جرائم جنگی او

اسرائیل به‌جای سرزمین‌های اشغالی، تقریباً تمام زندان‌هایش را در داخل اسرائیل ساخته است. با این کار به صورتی غیرقانونی و اجباری شهروندان فلسطینی را به اسارت گرفته است و از این موقعیت برای محدودکردن ملاقات [زندانیان] با خانواده و تحمیل رنج بر زندانیان به وسیله جابه‌جایی‌های طولانی‌مدت و تحت شرایط غیرانسانی استفاده می‌کند. اسرائیل «حقوق اولیه» ما را – که تحقق برخی از آنها در اعتراض غذای قبلی به صورتی رنج‌بار تضمین شده بود- تبدیل به «امتیاز»-هایی کرده است که اداره زندان‌هایش تصمیم می‌گیرد از آنها برخوردار باشیم یا محروم شویم. زندانیان و بازداشت‌شدگان فلسطینی از شکنجه و رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز و عدم رسیدگی در درمان رنج می‌برند و برخی درحالی‌که در بازداشت بوده‌اند به قتل رسیده‌اند. براساس آخرین سرشماری کانون زندانیان فلسطینی، حدود ۲۰۰ زندانی فلسطینی از سال ۱۹۶۷ تاکنون مرده‌اند. زندانیان فلسطینی و خانواده‌هایشان همچنان هدف اول سیاست‌های اسرائیل مبنی‌بر تحمیل مجازات‌های دسته‌جمعی هستند. در طول پنج دهه گذشته، براساس [گزارش] گروه حقوق‌بشری العنصر، بیش از ۸۰۰ هزار فلسطینی -برابر با ۴۰ درصد کل مردان ساکن سرزمین‌های فلسطینی- از سوی اسرائیل بازداشت یا زندانی شده‌اند. امروزه حدود شش هزارو ۵۰۰ نفر همچنان محبوسند که برخی از آنان صاحب رکورد غم‌بار طولانی‌ترین دوره بازداشت در میان زندانیان سیاسی هستند. به‌درت در فلسطین خانواده‌ای پیدا می‌شود که با رنج حاصل از زندانی شدن یک یا چند عضو حواج نشده باشد.

اسرائیل نظام حقوقی خودکانه‌ای ایجاد کرده است، نوعی آپارتاید قضائی؛ اسرائیلیانی را که علیه فلسطینیان مرتکب جرم می‌شوند، مصون می‌دارد، درحالی‌که بودن و مقاومت فلسطینیان را عملی مجرمانه می‌انگارد. دادگاه‌های اسرائیل خیمه‌شب‌بازی‌از عدالت هستند؛ ابزاری به‌روشنی در خدمت استعمار و اشغال نظامی. براساس اعلام وزارت خارجه آمریکا، نرخ صدور رای به محکومیت برای فلسطینیان در دادگاه‌های نظامی اسرائیل نزدیک به ۹۰ درصد است. در میان صدها هزار نفری که از سوی اسرائیل به اسارت گرفته شده‌اند، کودکان، تپلرسون، وزیر خارجه آمریکا، در جریان سفرش به مسکو به همتای روس خود تأکید کرد که کشورش رفتن داوطلبانه اسد را ترجیح می‌دهد، اما مرحله چهارم مربوط به اوضاع سوریه به در بیان دوره آسوشیتدپرس گزارش داد رکس تپلرسون، وزیر خارجه آمریکا، در دیدار خود با نمایندگان مجلس، کنشگران، روزنامه‌نگاران، مدافعان حقوق بشر، دانشگاهیان، شخصیت‌های سیاسی، نظامیان و اعضای خانواده‌های زندانیان حضور دارند و همه آنها یک هدف دارد: زنده‌به‌گورکردن آرمان‌های مشروع یک ملت. درعوض با وجوداین، زندان‌های اسرائیل بدل به گهواره جنبش دنیای «حق تعیین سرنوشت» فلسطینیان شده‌اند. این‌ها اعتصاب‌های جدید یک بار دیگر مشخص می‌کند که جنبش زندانیان، قطب‌نمایی است که جدال ما را راهبرسی می‌کند؛ «جدال برای آزادی و کرامت انسانی»، نامی که ما بر این گام جدید در محدودیت‌های شدید، شروع جلوه دهد. به‌عنوان بخشی از تلاش‌های تاریخ می‌تواند مشایق این اقداماتی را به یاد آورد. با همین‌جاست که مردمان بسیاری که علیه ستم، استعمار و آپارتاید جنگیده‌اند، در کنار ما ایستاده‌اند. کمپین بین‌المللی برای آزادی مروان البرغوثی و همه زندانیان فلسطینی که از سوی شخصیت ضدنژادپرستی، احمد کاتاردا و همسرم قدوی از سلول سابق منلدا در جزیره روبن آغاز به کار کرد، از حمایت برنده نبرده نسل صلح، ۱۲۰ حکومت و صدها رهبر، نماینده، دانشگاهی و هنرمند در سراسر جهان برخوردار است. همسنگی آنان، سقوط اخلاقی و سیاسی اسرائیل را نشان می‌دهد. حقوق [ستم‌زدگان] از سوی ستمگران اعطا نمی‌شود. آزادی و کرامت انسانی حقوقی جهان شمول هستند که از انسانیت جدایی‌ناپذیرند که باید همه ملت‌ها و انسان‌ها از آن برخوردار باشند. فلسطینیان استثنائی بر این قاعده نخواهند بود. تنها پایان اشغال به این بی‌عدالتی پایان می‌دهد و نشانی از تولد صلح خواهد بود.

«از رهبران جنبش فتح

نگاه

چرا اعتصاب غذا کرده‌ایم؟

مروان البرغوثی - ترجمه: حمیدرضا واشقانی‌فر اهانی

زندان حاداریم، اسرائیل: در مدت ۱۵ سال سرکردن در زندان‌های اسرائیل، هم شاهد و هم قربانی مجموعه [اقدامات] غیرقانونی، بازداشت‌های خودسرانه و بدرفتاری اسرائیل با زندانیان فلسطینی بوده‌ام. بعد از اینکه از تمام گزینه‌های موجود ناامید شدم، به این نتیجه رسیدم که جز اعتصاب غذا راه دیگری برای مقاومت در برابر این تجاوزات باقی نمانده است. اعتصاب غذا صلح‌محبت‌ترین روش ممکن مقاومت است. رنج را تنها آنان که در آن مشارکت می‌کنند و دوستدارانشان تحمل می‌کنند؛ با این امید که معده‌های خالی‌شان و قربانی‌شدنشان، کمک می‌کند تا پیامشان بیرون از دیواره‌های دخمه‌های تاریکشان پژواک یابد. دهه‌ها تجربه ثابت کرده است که دستگاه استعماری-نظامی سفاک اسرائیل با واردکردن صدمات رنج‌آور به بدن‌های زندانیان، جاداکردن آنها از خانواده‌ها و اجتماعشان و استفاده از ابزارهای تحقیرآمیز، سعی دارد روحیه زندانیان و ملتی که به آن تعلق دارند را بشکند و به انقیاد درآورد. باوجوداین ما تسلیم آنها نمی‌شویم.

دستگاه اشغالگر اسرائیل، نزدیک ۷۰ سال است که به طرق مختلف، حقوق بین‌الملل را زیر پا گذاشته و از مجازات در برابر اقدامات خود در امان بوده است. اسرائیل علیه مردم فلسطین، اقدام به نقض کنوانسیون ژنو کرده است و [دراین‌میان] زندانیان که شامل زنان، مردان و کودکان می‌شوند نیز مستثنا نبوده‌اند. فقط ۱۵ سال داشت‌م که برای اول‌بار به زندان افتادم. به‌زور ۱۸ سالم می‌شد که بازجویی اسرائیلی درحالی‌که عریان ایستاده بودم، پیش از آنکه به بیضه‌هایم ضربه بزند، مجبورم کرد تا پاهایم را باز کنم. از شدت درد بی‌هوش افتادم و اثر آن زخمی است که جای آن روی پیشانی‌ام باقی است. بازجو که مرا مسخره می‌کرد، گفت هرگز «بچه»دار نخواهم شد زیرا که آدم‌هایی مثل من فقط «ژوربست» و «قاتل» پس می‌اندازند. چندانال بعد، دوباره در زندانی اسرائیلی بودم و یک هم‌پیمانانش بر فراز این محبوسان می‌گفرد: درست زمانی‌که اولین پسرم متولد شد. به‌جای شیرینی‌ها که معمولاً این‌چور مواقع بخش می‌کنیم، میان زندانیان نمک پخش می‌کردم. هنوز ۱۸ سالش نشده بود که نوبت او هم فرارسید، بازداشت شد و چهار سال را در زندان‌های اسرائیل سپری کرد. بزرگ‌ترین فرزندم، اکنون مردی ۳۱ ساله است. من همچنان در زندانم و به‌همراه هزاران زندانی، میلیون‌ها فلسطینی و با حمایت بسیاری در سرتاسر جهان، مبارزه برای آزادی را بی می‌گیرم. چیزی که هست تکثیر اشغالگران و ستمکاران و حامیشنان است، که آنان را در برابر این حقیقت ساده‌گور و کر می‌کند: زنجیرهای ما، پیش از خود ما دردم شکسته خواهند شد، زیرا که این طبیعت انسان است که نظر به آزادی کند، با هر هزینه‌ای که داشته باشد.

اسرائیل به‌جای سرزمین‌های اشغالی، تقریباً تمام زندان‌هایش را در داخل اسرائیل ساخته است. با این کار به صورتی غیرقانونی و اجباری شهروندان فلسطینی را به اسارت گرفته است و از این موقعیت برای محدودکردن ملاقات [زندانیان] با خانواده و تحمیل رنج بر زندانیان به وسیله جابه‌جایی‌های طولانی‌مدت و تحت شرایط غیرانسانی استفاده می‌کند. اسرائیل «حقوق اولیه» ما را – که تحقق برخی از آنها در اعتراض غذای قبلی به صورتی رنج‌بار تضمین شده بود- تبدیل به «امتیاز»-هایی کرده است که اداره زندان‌هایش تصمیم می‌گیرد از آنها برخوردار باشیم یا محروم شویم. زندانیان و بازداشت‌شدگان فلسطینی از شکنجه و رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز و عدم رسیدگی در درمان رنج می‌برند و برخی درحالی‌که در بازداشت بوده‌اند به قتل رسیده‌اند. براساس آخرین سرشماری کانون زندانیان فلسطینی، حدود ۲۰۰ زندانی فلسطینی از سال ۱۹۶۷ تاکنون مرده‌اند. زندانیان فلسطینی و خانواده‌هایشان همچنان هدف اول سیاست‌های اسرائیل مبنی‌بر تحمیل مجازات‌های دسته‌جمعی هستند. در طول پنج دهه گذشته، براساس [گزارش] گروه حقوق‌بشری العنصر، بیش از ۸۰۰ هزار فلسطینی -برابر با ۴۰ درصد کل مردان ساکن سرزمین‌های فلسطینی- از سوی اسرائیل بازداشت یا زندانی شده‌اند. امروزه حدود شش هزارو ۵۰۰ نفر همچنان محبوسند که برخی از آنان صاحب رکورد غم‌بار طولانی‌ترین دوره بازداشت در میان زندانیان سیاسی هستند. به‌درت در فلسطین خانواده‌ای پیدا می‌شود که با رنج حاصل از زندانی شدن یک یا چند عضو حواج نشده باشد.

اسرائیل نظام حقوقی خودکانه‌ای ایجاد کرده است، نوعی آپارتاید قضائی؛ اسرائیلیانی را که علیه فلسطینیان مرتکب جرم می‌شوند، مصون می‌دارد، درحالی‌که بودن و مقاومت فلسطینیان را عملی مجرمانه می‌انگارد. دادگاه‌های اسرائیل خیمه‌شب‌بازی‌از عدالت هستند؛ ابزاری به‌روشنی در خدمت استعمار و اشغال نظامی. براساس اعلام وزارت خارجه آمریکا، نرخ صدور رای به محکومیت برای فلسطینیان در دادگاه‌های نظامی اسرائیل نزدیک به ۹۰ درصد است. در میان صدها هزار نفری که از سوی اسرائیل به اسارت گرفته شده‌اند، کودکان، تپلرسون، وزیر خارجه آمریکا، در جریان سفرش به مسکو به همتای روس خود تأکید کرد که کشورش رفتن داوطلبانه اسد را ترجیح می‌دهد، اما مرحله چهارم مربوط به اوضاع سوریه به در بیان دوره آسوشیتدپرس گزارش داد رکس تپلرسون، وزیر خارجه آمریکا، در دیدار خود با نمایندگان مجلس، کنشگران، روزنامه‌نگاران، مدافعان حقوق بشر، دانشگاهیان، شخصیت‌های سیاسی، نظامیان و اعضای خانواده‌های زندانیان حضور دارند و همه آنها یک هدف دارد: زنده‌به‌گورکردن آرمان‌های مشروع یک ملت. درعوض با وجوداین، زندان‌های اسرائیل بدل به گهواره جنبش دنیای «حق تعیین سرنوشت» فلسطینیان شده‌اند. این‌ها اعتصاب‌های جدید یک بار دیگر مشخص می‌کند که جنبش زندانیان، قطب‌نمایی است که جدال ما را راهبرسی می‌کند؛ «جدال برای آزادی و کرامت انسانی»، نامی که ما بر این گام جدید در محدودیت‌های شدید، شروع جلوه دهد. به‌عنوان بخشی از تلاش‌های تاریخ می‌تواند مشایق این اقداماتی را به یاد آورد. با همین‌جاست که مردمان بسیاری که علیه ستم، استعمار و آپارتاید جنگیده‌اند، در کنار ما ایستاده‌اند. کمپین بین‌المللی برای آزادی مروان البرغوثی و همه زندانیان فلسطینی که از سوی شخصیت ضدنژادپرستی، احمد کاتاردا و همسرم قدوی از سلول سابق منلدا در جزیره روبن آغاز به کار کرد، از حمایت برنده نبرده نسل صلح، ۱۲۰ حکومت و صدها رهبر، نماینده، دانشگاهی و هنرمند در سراسر جهان برخوردار است. همسنگی آنان، سقوط اخلاقی و سیاسی اسرائیل را نشان می‌دهد. حقوق [ستم‌زدگان] از سوی ستمگران اعطا نمی‌شود. آزادی و کرامت انسانی حقوقی جهان شمول هستند که از انسانیت جدایی‌ناپذیرند که باید همه ملت‌ها و انسان‌ها از آن برخوردار باشند. فلسطینیان استثنائی بر این قاعده نخواهند بود. تنها پایان اشغال به این بی‌عدالتی پایان می‌دهد و نشانی از تولد صلح خواهد بود.

«از رهبران جنبش فتح